

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در روایت ثانیهی زراره بود که ابتداءً یک نظر غیرائی بر سؤالاتی که او خدمت امام
عرض کرده و جواب‌هایی که امام علیه‌السلام دادند را عرض می‌کردیم. این مقطع آخر و
سؤال آخر زراره این هست «قلت: إن رأیته فی ثوبی و أنا فی الصلاة» در سؤالات قبل
این بود که رؤیت نجاست بعد از صلاة شده، در این سؤال اخیر این است که در اثناء صلاة
من نجاست دیدم. امام سلام الله علیه حسب این نقل می‌فرماید: «تنقض الصلاة و تعید،
إذا شککت فی موضع منه ثم رأیته، و إن لم تشک ثم رأیته رطباً، قطعت الصلاة و غسلته،
ثم بنیت علی الصلاة، لأنک لا تدري لعله شیء أوقع علیک، فلیس ینبغی لک أن تنقض
الیقین بالشک» در این جملهی «إذا شککت فی موضع منه ثم رأیته» اصحاب اختلاف
کردند که مفاد این چی هست؟ یک احتمال که داده شده است این است که این جمله
ناظر به علم اجمالی است. یعنی حضرت می‌فرماید «تنقض الصلاة و تعید اذا شککت فی
موضع منه» در موضعی از آن دم رعا ف شک کردی، یعنی اصل اصابت را می‌دانستی، در
موضع آن که کجای ثوب متلوث شده به دم رعا ف در این شک کردی؛ یعنی اصل مسلم،
موضع آن اصابه مجهول است و علم اجمالی داری یا این‌جا ثوب است یا آن‌جا ثوب
است یا آن‌جا ثوب است. حالا در همین صورت که تو علم اجمالی داری و می‌دانی، اصل
مطلب را می‌دانی که این انجام شده است این‌جا می‌فرمایند که باید «تنقض الصلاة و
تعید». ولی «و ان لم تشک ثم رأیته رطباً» اما اگر این‌جوری نیست که شک کرده باشی،
یعنی مثل توی محاورات مان می‌گوییم، می‌گوییم من شک ندارم که امروز مثلاً فرض کنید
سه‌شنبه است، شک ندارم یعنی یقین دارم. این‌جا هم در این جملهی بعد که می‌فرماید «و
ان لم تشک» یعنی اصلاً اگر شک‌ی نداری یقین داری که پاک بوده و با این حالت وارد نماز
شدی «ثم رأیته رطباً» توی نماز یک مرتبه‌ای این خون را دیدی اما خونی است که رطب
است یا بس نیست که بگویی یقین پیدا کنی که از قبل بوده این یک دقیقه، چند دقیقه‌ای که
از نماز گذشته، چند ثانیه که رطب نمی‌شود که. پس بنابراین اگر «رأیته رطباً» این‌جا
می‌فرماید که: «قطعت الصلاة و غسلته ثم بنیت علی الصلاة» نماز را قطع می‌کنی،
ابطال نمی‌کنی نماز را، ادامه دادن نماز را قطع می‌کنی و می‌روی می‌شوری آن موضع
متنجس را «ثم بنیت علی الصلاة» سپس بر همان نماز بنا می‌گذاری و تتمه‌اش را انجام
می‌دهی. چرا؟ «لأنک لا تدري لعله شیء أوقع علیک» این‌جا مثل قبلی نیست که علم
اجمالی داشتی، حتماً اصابه‌ی آن یعنی مجلس را علم اجمالی داشتی، اصلش را
می‌دانستی پس می‌دانستی که این مقدار نماز که خواندی با نجاست بوده است، نه، این‌جا
چنین احتمالی نیست، احتمال است که از اول بوده، احتمال هم می‌دهی که «لعله شیء
أوقع علیک» پس علم به این‌که مقداری از نماز با نجاست خوانده‌ای نداری. خب حالا در

عین حال فقط احتمال می‌دهی، این هم با استصحاب طهارت تو از نظر شرع وظیفه‌مند می‌شوی که بگویی که این نبوده است و من با لباس پاک نماز خواندم تا به حال؛ و قهراً این روایت دلالت می‌کند که این نجاست متخلله این مانع از صحت صلاة نیست، خلافاً لـ طهارت حدیثیه. کسی اگر در اثناء صلاة طهارت حدیثیه باری او پیش آمد، یعنی زوال طهارت حدیثیه پیش آمد کل نماز دیگر باطل است؛ اما نجاست خبیثه اگر در اثناء نماز پیدا شد از قبل نبود، اگر در اثناء نماز پیدا شد این موجب بطلان ماسبق نمی‌شود، این می‌رود تطهیر می‌کند بعد، منتها قهراً این مقید است بحسب روایات دیگر و این‌ها که طولانی نباید باشد به جوری که ماحی صلاة باشد، حالا مثلاً این‌جا را بخواهد برود بشورد نیم ساعتی طول می‌کشد این ماحی صلاة است و یا مستلزم استدبار قبله و امثال این‌ها نباشد. این ولو در این روایت تقیید نشده اما بضرورت فقه و روایات دیگر تقیید می‌شود به این‌که خب «قطعت الصلاة و غسلته ثم بنیت علی الصلاة» قهراً یعنی بنیت علی الصلاة اگر استدباری پیش نیامده و امر هم نینجامیده به این‌که ماحی صورت صلاة باشد.

خب بعد حضرت فرمود که حالا چرا این حرف را می‌زنم من؟ این جور جواب داد؟ حضرت این‌جا تعلیل فرمودند تا یک ضابطه و یک قاعده‌ای هم تعلیم بفرمایند و الا تا همین‌جا جواب زراره داده شد گفت «قطعت الصلاة» می‌روی می‌شوری بعد می‌آیی نمازت را می‌خوانی. بعد حضرت تعلیل فرمودند «لأنک لا تدری لعله شیء أوقع علیک فلیس ینبغی لک أن تنقض الیقین» یقین به چی؟ یقین به این طهارتی که تا حالا داشتی به شکی که شاید این از اول بوده و این لباس من متنجس بوده، این بدن من متنجس بوده. این احتمال اول.

احتمال دوم این است که این «إذا شککت فی موضع منه ثم رأیته» ناظر به شبهه بدویه باشد نه علم اجمالی. یعنی اگر در اثناء نماز یک مرتبه به لباس یا بدنت خونی را دیدی و شک کردی که این از قبل بوده یا حالا پدیدار شده؟ نمی‌دانی؛ شبهه بدویه است، نه این‌که اصلش برایت مسلم است، جایش برایت معلوم نبوده علم اجمالی داری، شبهه بدویه باشد. اگر این‌طور شد «إذا شککت فی موضع منه ثم رأیته» فرمود که «تنقض الصلاة و تعید». «و ان لم تشک ثم رأیته رطباً» این‌جا «قطعت الصلاة و غسلته» اما اگر اصلاً شکی برایت پیدا نشد، آن «شککت فی موضع منه» شبهه بدویه بوده یعنی اول صلاة می‌خواست وارد نماز بشود شک داشت لباس من متنجس شده؟ خونی شده؟ نشده؟ مثلاً چیزی را ذبح کرده، حیوانی را ذبح کرده فلان، می‌گوید لعلّ خون پاشیده باشد یا یک‌جایی ایستاده بودم که این جوری بود شاید خون پاشیده و این‌ها ولی یقین نکرد، آن را فرمود که اگر این جوری شد «تنقض الصلاة و تعید». اما اگر اصلاً شکی نداشتی یقین به طهارت داشتی این‌ها «ثم رأیته رطباً قطعت الصلاة و غسلته» تا آخر. پس دو احتمال بدو در این مقطع اخیر و سؤال اخیر وجود دارد.

س: ??? یا شک داری یا غافلی اصلاً ??? نه این‌که یقین به طهارت ??? غافل بودی، غافلاً وارد شدی حالا دیگر لباس خونی است، چرا خارج بشود؟

ج: لم تشک یعنی ...

س: یعنی این جوری نیست که ملتفتی ولی شک است، اصلاً ملتفت نیست شک نیست، نه این‌که یقین به ??? این هم توی آن اعم است، اعم از ??

ج: بله. ظهور نفی و این‌ها ظاهرش این است که این صلاحیت شک و تردید داشته و شک

نکرده، نه این که سالبه‌ی به انتفاع موضوع بوده، خواب بودی مثلاً، در اثر این که خواب بودی شک نداشتی یا در اثر این که اصلاً بالمّرّه غافل بودی. این‌ها بله آن‌جا هم عقلاً درست است و لکن به ظاهر این است که همین‌طور که اجزای سالبه ظاهرش این است که موضوع و محل قابلیت هردو حالت را داشته حالا می‌گویند که شک نکردی.

س: حاج آقا در قسمت «إن لم تشك ثم رأيتك قطعت الصلاة و غسلته» یک سؤالی پیش می‌آید که این محلی که نجس شده یا ساتر عورت بوده آن ثوب یا ساتر عورت نبوده. اگر ساتر عورت باشد که خب مگر باید مثلاً چی بود؟ لباس را باید درمی‌آورده می‌شسته که این مشکل پیدا می‌کند، لذا وسط نماز که مثلاً کاری کنیم یا ساتر عورت نبوده چرا حضرت امر به غسل می‌کنند؟ دریاورد بیندازد کنار، اگر ساتر عورت نباشد درمی‌آورد می‌اندازد کنار، چرا گفته قطع کن برو بشور دوباره مثلاً بپوش، خب من که ساتر عورتم نیست ...

ج: حضرت اولاً که فرمودند دریاور لباس را که، فرمودند بشور

س: آخر لباس مثلاً اگر آستینش باشد آره، مثلاً لباس ...

ج: ببینید نه این لباس‌هایی است که معمولاً آقایان عرب‌ها می‌پوشند یک پیراهن بلند است، خب حالا پایین‌اش این‌جوری شده خب همین را می‌رود با یک آبی می‌شورد....

س: اگر فقط پایین‌اش باشد آره، ولی معمولاً مثلاً لباس ...

ج: کجایش؟

س:؟؟؟ درآورد شست دیگر ...

ج: نه ...

س: چرا گوشه‌ی آستین باشد می‌شود باز هم با دست ولی پاچه‌ی شلوار هم باشد صورت از صلاتیت بهم می‌خورد ...

ج: بله خب آن قهری معلوم است یعنی اگر امکان دارد، امکان هم ندارد که هیچی دیگر. اگر امکان دارد مثل این که بله یک‌وقت کمرش، آن چه‌جور من کمر را من بروم، آن هم شاید بعضی‌ها بلد باشند ...

س: هر جا لباس نجس بشود ساتر عورت نباشد آدم درمی‌آورد می‌اندازد کنار ادامه می‌دهد ...

ج: بله در حال عادی، ولی در حالی که می‌بیند نماز دارد می‌خواند اگر ستر عورت از بین برود نمازش باطل می‌شود خب آن‌جا معلوم است دیگر، این قیود، ببینید این همین‌جور که مقیدش کردیم به این که استدبار قبله لازم نیاید، مقیدش کردیم به این که به خدمت شما عرض شود که ماحی صورت صلاه نباشد، یک‌وقت می‌بینی الان هیچی نیست باید به یک کسی بگویی برو صابون بیاور، به یکی بگویی برو آب بیاور، به یکی بگویی... خب این که معلوم است دیگر این‌ها ...

س: حاج آقا لحاظ نمی‌کنند، عرب‌ها ساتر عورت زیرش ندارند

ج: بله؟

س: عرض کردم رفیق‌مان لحاظ نکرده، عرق‌ها لباس‌شان ساتر عورت زیرش نیست ...

ج: نه این‌که باشد که اشکال ایشان وارد نمی‌شود. ایشان می‌خواهد بگوید چون ساتر عورت، همین که شما می‌گویید، ایشان می‌گوید ساتر عورت زیرش نیست پس بنابراین این یکی، ثانیاً ممکن است اصلاً لباسی که حالا این‌طوری شده همانی باشد که ساتر عورت است، یعنی پیراهنش نشده مثلاً فلان یا اصلاً پیراهن تنش نبوده یک ساتر عورتی فقط داشته، اصلاً پیراهن تنش نبوده یک لنگی داشته این لنگی این‌جوری شده. دیگر حالا این دقت‌های بله روشن است این‌ها که ...

س: حاج آقا این اصلاً؟؟؟ عرفی ندارد شاذ است که بشود شما مثلاً ساتر عورت را بشوری، راحت‌تر نباشد دریاوری. معمولاً اگر نجس باشد درمی‌آورند؟؟؟ بشورند که، اگر ساتر عورت است شلنگ نبوده که همان حالتی که استقبال قبله بهم نخورد؟؟؟

ج: بابا این لباس‌های بلند که این‌جوری نیست دیگر ...

س: دشداشه پوشیده ساتر عورت است به یک ...

ج: خب بله، یک‌جایی از این لباس بلندی باشد یا امثال این‌ها که امکان دارد این‌ها مشکلی ندارد.

س: این قسم دوم موالات را فرمودید دیگر تقیید نمی‌شود؟ چون دو نوع موالات شرط است در نماز دیگر، یک موالات به این معنا که ماحی صورت باشد، یک نوع موالات نه ماحی هم نیست ولی عرفاً در فتاوی این‌طور فرمودند دیگر، عرفاً آن متتالی باشد، آن را فرمودید شرط نیست چون فقط ماحی صورت را فرمودید؟

ج: قهراً اگر آن را هم بگوییم مطلقاً شرط است دلیل مسلّم داشته باشیم که کل الاحوال پس باید این را هم که امام این‌جا فرمودند که این کار را بکن باید ی‌جوری باشد که بله کنار آب ایستاده، طوری است که الان. اما اگر بگوییم نه آن دلیل آن‌جوری بر آن نداریم برای آن توالی، اگر دلیل نداریم خب این روایت می‌فرماید که در این صورت آن توالی آن‌جوری لازم نیست به همین دلیل می‌گوییم توالی آن‌جوری لازم نیست.

خب اگر طلبه باشد البته و حتماً این ماحی صورت است، چون آن خون را که می‌خواهد بشورد لابد یک نیم ساعتی طولش می‌دهد و بله خب این.

محقق شهید صدر در این‌جا یک نکته‌ای دارد که این نکته قابل توجه است، ایشان می‌فرمایند که این‌که ما بخواهیم روایت را بنحو اول معنا کنیم که بعضی آن‌جور معنا کردند منهم محقق خوئی ظاهراً در مصباح‌الاصول از عبارت‌شان این‌جوری برمی‌آید که حمل بر علم اجمالی کردند. این با ظاهر روایت سازگار نیست، چطور؟ چون حضرت این‌جوری فرمود «تنقض الصلاة و تعید، إذا شککت فی موضع منه ثم رأیته» خب این آقا اگر علم اجمالی داشته به این‌که یا این‌جا یا آن‌جای ثوب بالاخره متلوث به دم رعاف شده فقط موضع آن را نمی‌دانسته کجاست، خب این اصلاً مجوز دخول در صلاة ندارد و حال این‌که از این روایت استفاده می‌شود که این رؤیت دخالت دارد. پس بنابراین باید فرض را چه بگیریم؟ فرض را این بگیریم که این عیب نداشته شبهه‌ی بدویه بوده، نمی‌داند آقا پاک

است، نمی‌داند خون به آن رسیده؟ نرسیده؟ شبهه‌ی بدویه داشته خب وارد نماز شده، حالا دید، حالا که وارد نماز شد و دید تارّه می‌فهمد همانی بوده که قبل بوده تارّه نه، علم برایش پیدا نمی‌شود همان است که قبل بوده بلکه لعله شیء اوقع علیک می‌شود تازه شاید به لباسش خورده است. بنابراین این که امام علیه‌السلام در مقام جواب فرمودند که «ثم رأیته» که از آن درمی‌آید که خود این دیدن دخالت دارد در این وظیفه، این نشان می‌دهد که این علم اجمالی نداشته، این یک.

دو: اصلاً مسأله‌ی علم اجمالی را قبلاً مطرح کرد و امام جواب داد، خودش گفت که می‌دانم یکی از جواب سوم بود دیگر یعنی سؤال سوم این شخص بود که از همین صورت سؤال کرد و گفت موضع‌اش را نمی‌دانم حضرت فرمود؛ خب دو مرتبه این‌جا تکرار بکند او را؟ یا امام علیه‌السلام خودشان تکرار بفرمایند؟ پس بنابراین این دو قرینه‌ی جلیّه نشان می‌دهد که از نظر فقه الحدیث این مقطع اخیر راجع به جایی است که علم اجمالی ندارد. بله شکی برایش پیدا شده لباسم پاک است یا نجس است؟ خون به آن اصابت کرد یا نکرد؟ خب وارد نماز شده بعد حالا آن را مشاهده کرده و دیده. پس بنابراین باید همان‌طور که ایشان فرمودند ظاهر این قسمت اخیر علم اجمالی نیست و شبهه‌ی بدویه است.

س: قرینه‌ی دوم سؤالش این بود که بعد از نماز دیده، حالا می‌گوید نه اگر در اثناء دیدم چی می‌شود؟ آن‌جا سؤالش این بود که ...

ج: نه آن سؤال این بود که اگر می‌دانم؟؟؟ حضرت فرمود باید بشوری ...

س: نه می‌دانم گفت بعد از نماز؟؟؟ حالا حضرت می‌گویند ...

ج: نه نه سؤالش این نبود، سؤال نه ...

س:؟؟؟

ج: نخیر، نه نه

س: علی ما صلیت وجدت، بعد از نماز وجدت. حاج آقا فرق نمی‌کند جهتش جهت علم به نجاست است فرقی نمی‌کند ..

ج: نه، «قلت: فإیّی قد علمت أنّه قد أصابه، و لم أدر أين هو، فأغسله؟ قال: تغسل ثوبک الناحیه الّتی تری أنّها قد أصابها، حتی تكون علی یقین من طهارتک» این جمله، خب این‌جا هم اگر علم اجمالی دارد فرضش علم اجمالی است خب به ما هم قبلاً گفتند وقتی که چنین چیزی است باید بشوری تا یقین به طهارت داشته باشی وارد نماز بشوی.

خب این راجع به فقه الحدیث. حالا همان‌طوری که قبلاً عرض شد دو مقطع و دو فراز از این روایت مبارکه به آن استدلال شده است برای حجیت استصحاب مطلقاً. یکی فرمایش امام در سؤال سوم بود که حضرت فرمودند: «فلیس ینبغی لک أن تنقض الیقین بالشک ابداً»، یکی هم همین جمله‌ای بود که امروز خواندیم که حضرت فرمود: «لأنک لا تدری لعله شیء أوقع علیک، فلیس ینبغی لک أن تنقض الیقین بالشک».

تقریب استدلال را ما از جمله‌ی اخیر شروع می‌کنیم و بعد به جمله‌ی قبل می‌پردازیم.

علتش هم این است که همان‌طور که در اثناء سخن قبل گفته می‌شد این جمله‌ی اخیر از مبادی روشن شدن معنای جمله‌ی قبل هم هست و حالا اگر حال این را ما روشن کنیم آن نیاز دارد به این، فلذا است که این مقدم می‌داریم. علاوه بر این که دلالت این ذیل تقریباً همه محققین قبول کردند و می‌گویند واضح است دلالتش اما آن جمله مال سؤال سوم محل معركة الآراء واقع شده و خیلی مناقشات و نقض و إبرامات دارد که او را قرار می‌دهیم برای بعد. حالا فعلاً همین جمله اخیر.

س: حاج آقا، آن قسمتی که فرمایش آقای خوئی را نقل کردیم نمی‌توانیم حمل بکنیم حالت علم اجمالی را به آن جایی که اطراف صورت غیرمحصوره است و شکی که دارد «اذا شککت فی موضع منه» دارد حالت علم اجمالی غیرمحصوره را می‌گوید نه علم اجمالی که به این که می‌دانم به لباس خورده که شق چهارم می‌شود...

ج: آخه لباس می‌شود شبهه‌اش غیرمحصوره باشد؟

س: نه، نه، نه، عرض من شاید درست ...، «اذا شککت فی موضع من الاصابه» اعم از این است که دو حالت دارد. شما می‌گویید «اذا شککت فی موضع من الاصابه و علمت انه قد اصاب ثوبک» خب می‌گویید این که در حالت قبلی حضرت گفت فاغسله، نه، آقای خوئی می‌گوید «اذا شککت فی موضع من الاصابه» که نمی‌دانی، اصلاً ممکن است به لباس خورده یا جای دیگری ریخته که اطراف غیرمحصوره است اما توی صلاة یک دفعه دیدی، فهمیدی که نه آقا، بیرون لباس نخورده، به خود لباس خورده، حضرت می‌گوید تنقض الصلاة، یعنی در ...

ج: اطراف غیرمحصوره نمی‌شود.

س: چرا نمی‌شود؟

س: ممکن است غیرمحصوره باشد ...

ج: حالا مثلاً چی؟ مثلاً من احتمال می‌دهم این خونی که پرید یا به لباس من پرید یا توی الان پرید آن‌ور آفریقا ...

س: نه آن‌ور آفریقا، آقا، ده دقیقه، یک ربع دماغم خون می‌آمده بعداً فهمیدم. می‌دانم یک قطره خونی ...

ج: همه این‌ها محصوره است.

س: می‌دانم قطره ...

ج: همه این‌ها محصوره است که شما می‌فرمایید.

س: محصوره نیست. نه، خارج محل ابتلاء هم نیست. جواب این را هم می‌دهی، خارج محل ابتلاء هم نیست. تا چرخیدم می‌دانم یا به لباسم خورده یا به اطراف غیرمحصوره خورده.

س: غیرمحصوره یک به هزار؟؟

ج: محصوره است این‌ها همه‌اش، همه این‌ها محصوره است. بله، محل ابتلاء بفرمایید کلام که شیخ، شما شیخ اگر یادتان باشد در آن بحث که دمی خورده یا توی آب افتاده یا بیرون ...

س:؟؟

ج: آره، ایشان می‌فرمود که مثلاً اگر خورده به قسمت جدار بیرونی کاسه یا خورده ... ایشان فرمود که خب آن بیرون کاسه که محل ابتلاء نیست ...

س: اصل جاری نمی‌شود؟؟

ج: پس بنابراین، اما آن‌جا همه جواب دادند به شیخ اعظم و این «الجواد قد یکبوا» می‌فرمایند هست. که نه، بیرون، چه کسی می‌گوید ما به بیرون کاسه احتیاج نداریم؟ با دست چپ می‌خواهیم این کاسه را برداریم بخوریم. چی مورد ابتلاء نیست؟ لباس‌مان به آن اصابت می‌کند، دست‌مان به آن اصابت می‌کند، دست کسانی که ما با آن‌ها مزاوره داریم مثل زن و بچه، به آن اصابت می‌کند. این چه‌طور از محل ابتلاء خارج است؟ فلذا قبول نکردند آقایان از فرمایش شیخ ...

س: اگر حاج آقا؟؟ علم اجمالی که منجز نیست.؟؟

ج: شما همین‌طور که فرمایش شیخ را قبول نکردید فرمایش سید را هم قبول نمی‌کنیم که این‌جاها را بفرماید که خارج از محل ابتلاء هست. نه غیرمحصوره است نه خارج از محل ابتلاء.

س: حالت سابقه داشته ممکن است بعضی از مواضع که اصل جاری نمی‌شود به خاطر این‌که سابقه نجاست داشته، مثل کاسه توالی باشد که می‌دانم حالت سابقه‌اش نجاست است. شک من بین این‌که لباس خورده یا بدنش جدا است.

ج: این‌ها که فرض نشده آقای عزیز ...

س: آقا احتمال دارد که، شما چرا می‌گویید اذا شککت فی؟؟ می‌داند ...

ج: لااقل ترک استفسال است. امام که نفرموده‌اند. این اطراف ...

س: به قرینه قبل فرموده می‌شود.

س: سؤال امثال زراره ...

ج: کجا؟ کدام قرینه قبل؟

س: آقا مثل زراره‌ای فرمود، پرسیده گفته اُغسله؟ اُغسله؟ در مورد دوم گفت؟؟ اذا شککت فی موضع، تصویر عقلی دارد. نفرمایید فقط در جایی ...

ج: تصویر عقلی بله، ما ظواهر روایت را داریم حساب می‌کنیم.

خب اما تقریب استدلال به این جمله مبارکه همین است که امام علیه السلام فرمودند: «فلیس ینبغی لک أن تنقض الیقین بالشک»، که این جمله از جمله روایت صحیح زراره

اولی هم دلالتش اوضح است. چون آنجا فرمود که لائِه علی یقین من وضوئه، و لا ینقض الیقین بالشک»، اینجا می‌فرماید فلیس ینبغی، اصلاً سزاوار نیست. یعنی کائِه یک چیز واضحی است و عقول عقلاء و عقل خودت هم دآوری می‌کند بر این که سزاوار نیست که شما یقین را به واسطه شکی که برایت پیدا شده دست از آن برداری و آثار آن یقین را مترتب نکنی. این تقریب استدلال به این روایت. خب در قبال این استدلال مناقشاتی وجود دارد که قسمتی از مناقشات شبیه مناقشاتی است که آنجا بود، جواب‌هایی که آنجا داده شد، اینجا هم داده می‌شود. خب یکی از مناقشات این بود که این الف و لام الیقین ممکن است الف و لام عهد باشد در اینجا. فلیس ینبغی لک أن تنقض الیقین» یعنی آن یقینی که داشتی، یقین به چی داشتید؟ به طهارت. آن روایت یقین به طهارت حدیثیه بود، این روایت یقین به طهارت خبیثیه است که تو یقین داشتی به این که لباس پاک است، بدنت پاک است، دمی، منی، چیزی به آن اصابت نکرده، این را که یقین داشتی. فلیس ینبغی لک أن تنقض الیقین بالشک، خب احتمال می‌دهیم الف و لام آن عهد باشد و مقصود از یقین یقین به طهارت خبیثیه باشد. بنابراین ممکن است شارع در باب طهارت حدثاً و خبثاً یک قاعده‌ای دارد. نه در کل مواردی که ما یقین به امر سابق داریم. پس چگونه از این روایت استفاده کنیم حجّیت استصحاب را مطلقاً چه در باب طهارت؛ طهارت خبیثیه، چه در ابواب دیگر و موارد دیگر. نه، این قانوناً مربوط به باب صلاة، کما این که یک قواعد دیگری هم داریم مربوط به باب صلاة است. مثل لا تعاد الصلاة الا...، مال باب صلاة است. قاعده تجاوز و فراغ مثلاً مال همه جا نیست که، مال یک جاهای مخصوصی است. خب این هم همین جور باشد. «فلیس ینبغی لک»، با ینبغی هم ناسازگار مثلاً بگویم نیست برای این که مثلاً یک قاعده‌ای است در باب صلاة خیلی مسلّم و معروف و تک است. خب این اشکالی که گفته می‌شود. خب در آن روایت بنحو مختلفی، به انحاء مختلفی تخلص شد. بعضی‌ها مثلاً گفتند ظاهر الف و لام الف و لام جنس است و پس لاتنقض الیقین یعنی جنس الیقین، به هر چیزی می‌خواهد تعلّق گرفته باشد. باید یقین را چون یقین یک استحکامی دارد به هر چی می‌خواهد تعلّق گرفته باشد. این را نباید به واسطه شک که یک امر غیرمستحکمی است و امری است که سُئل است، ول است، ما یقینی که مستحکم است بیایم به واسطه این امر سُئل و ول از آن یقین مستحکم دست برداریم. «فلیس ینبغی لک أن تنقض الیقین بالشک» خب جواب از این هم که داده شد که نه، دلیلی ما نداریم بر این که الف و لام برای جنس است. یعنی اصلش این است که برای جنس وضع شده باشد به طوری که اصاله الحقیقه اقتضاء کند اینجا برای این که ما بگویم برای جنس است. علاوه بر این که اگر هم بپذیریم که اصل الف و لام برای جنس وضع شده در لغت عرب اما این در جایی است که محفوف بما یحتمل القرینه نباشد. اصاله الحقیقه یک امر تعبیدی نیست که ما متعبدیم به این که بنا بر این بگذاریم نه، این‌ها ظهورات است. ظاهر این است که لفظ و استعمال می‌شود از طرف مستعمل در آن معنایی که برایش وضع شده، ظاهر این است. این ظاهر در کی پا می‌گیرد؟ وقتی قرینه‌ای نباشد، وقتی مایحتمل القرینه‌ای در بین نباشد و اینجا مایحتمل القرینه در بین است. چون صحبت راجع به طهارت و فلان و این‌ها هست حضرت می‌فرمایند لاتنقض الیقین بالشک، یعنی همین یقینی که محل صحبت بود، محل نظر بود. بنابراین به این شکل نمی‌توانیم از آن راه بگویم.

راه دوم: این است که ...

س: ببخشید، این زراره وقتی سؤال کرد، مورد خاص خارجی را سؤال نکرد که بگویم عهد است که، کلی سؤال کرده بود گفته بود آقا من یعنی مورد موردی است که لباس این جوری بشود. لذا می‌شود جنس را باز هم گفت.

ج: نه، جنس... نمی‌خواهیم بگویم مخصوص است به همین لباس زراره و مورد زراره که، بله، ولی سؤال از چیه؟ از سؤالات خبیثه است. سؤال از این است که من ...

س: جنس طهارت خبیثه ...

ج: خبیثه، اما حالا برگردیم به آن‌جا که شک در عدالت هم داریم می‌توانیم استصحاب بکنیم. عدالت یک نفر، شک در اجتهاد یک نفر داریم آن‌جا را هم می‌گیرد باید ...، شک در حیات یک نفر داریم که زنده است یا نه؟ برای خاطر ارشش و فلانش و این‌ها، می‌توانیم بگویم این لاتنقض الیقین بالشک؛ یقین به هر جا، عدالت یقین داشتی بعد شک کردی، استصحاب بکن. حیات شخصی را یقین داشتی بعد شک کردی حالا زنده است یا نه؟ استصحاب بکن. نمی‌دانم اجتهاد یک نفر را یقین داشتی، حالا شک کردی که آلزایمر گرفته؟ نگرفته؟ چه جوری است؟ استصحاب بکن. بدهکار به یک نفر بودی نمی‌دانی ادا کردی یا نه؟ استصحاب بکن. و و و هزاران موارد چه در احکام چه در موضوعات ...

س: خب اگر عهد بود آن مورد خاص خارجی بود.

ج: بله؟

س: اگر الف و لام عهد بود می‌شد همان لباس خارجی یک دانه مورد نه مورد کلی ...

ج: بله. درست! ولی آن هم الغاء خصوصیت عرفی را دارد که دیگه لباس زراره که خصوصیت ندارد. که یعنی اگر لباس زراره شد استصحاب جاری بشود. اگر عمرو شد، بکر شد، خالد شد نه، بنابراین آن چون به الغاء خصوصیت آن سؤال درحقیقت خصوصیاتش محذوف می‌شود و حذف می‌شود بنابراین اصل مطلب باقی می‌ماند. یعنی نوع این یقین و شک، بنابراین به او اشاره باشد.

تقریر دیگری که وجود دارد این بود که تعالیل برای چه هستند؟ برای خاطر این هستند که مطلب را جا بیندازند و مورد قبول و پذیرش مخاطب قرار بدهند. از این جهت تعلیل می‌کنند و تعلیلی که به این منظور انجام می‌شود قهراً باید یک امر ارتکازی مقبول عندالعلاء باشد نه خود آن هم تازه یک امر تعبدی باشد. و چون آن‌چه که مرکوز عقلاء هست همین است که بابا! اگر انسان می‌خواهد یک مقصدی را دنبال کند و به او برسد دو راه در پیش دارد. یک راهی که می‌داند حتماً به مقصد می‌رسد، یک راهی است که مشکوک است به مقصد می‌رسد یا نه، عقل آدم چه می‌گوید؟ فطرت انسان چه می‌گوید؟ خب می‌گوید از همین راه که مسلم است برو دیگه، می‌خواهد برود مثلاً تهران یک کار لازمی دارد، تأخیر هم بیفتد خیلی خسران دارد برایش، خب می‌داند مثلاً این جاده باز است و حتماً از این‌جا اگر برود به مقصد...، آن یکی نمی‌داند الان باز است یا نه؟ احتمال می‌دهد مسدود باشد. خب عقل چه می‌گوید؟ می‌گوید لاتنقض الیقین بالشک، این‌جا هم همین است. امام علیه السلام به همین مسئله درحقیقت دارند تمسک می‌فرمایند. یک امر ارتکازی را دارند می‌فرمایند. خب پیازداغ‌های این مطلب و حرف‌های این مطلب در آن روایات قبل گذشت در آن‌جا که عرض کردیم این راه هم، این بیان هم مشکل است. چرا؟ برای این‌که، که این بیان از محقق خوئی قدس سره بود در بیان توضیح این‌که امر ارتکازی است این‌جوری توضیح دادند دیگه. خب اصل این بود که مگر مقام این‌جوری است؟ ما دوتا راه داریم. یکی‌اش بگویم مسلم به مقصد می‌رسد، یکی‌اش شک داریم به مقصد می‌رسد. آن‌جا درست است. ولی این‌جا مگر این‌جوری است؟ این مواردی که

فرموده لاتنقض الیقین بالشک مگر این جوری است؟ ایشان فرمود درست است این جوری نیست اما تطبیق آن تعبدی است. آن مسئله، آن کبری که انسان اگر دو طریق در قبال خودش می بیند که می بیند یکی از این دو طریق حتماً موصل به مقصد است. دیگری مشکوک است که موصل به مقصد هست یا نه، این عقلاء بحکمون و این که خب برو همان راهی که می دانی به مقصد می رسد دیگه. حالا در مانحن فیه تطبیق امام علیه السلام این کبرای مسلّم عقلی را بر مورد، تعبداً فرمودند. آن جا عرض کردیم به این که این بر اشکال می افزاید. چه ربطی دارد آقا؟ خب بله، این قبول است، چه ربطی به این جا دارد؟ خب بهتر این است که شما اصلاً تعلیل نفرمایید. حکمش را بگویید تعلیل هم نکنید. شما تعلیل به یک چیزی می کنید که من می گویم بابا این چه ربطی به این دارد؟ بعداً بیشتر شک برایم ایجاد می شود؟ مثلاً فرض کنید که شارع بفرماید إتبع زیداً، چرا؟ بعد بفرماید لأنّ الانسان يتبع العالم، بعد شما می گوی این که عالم نیست. من این را می شناسم. می گوید آقا درست است. حضرت خواستند تطبیق تعبدی بفرمایند. یعنی چیزی که عالم نیست تطبیق تعبدی کنند بگویند این چه حرفی است؟ خب اصلاً بگو إتبع هذا، دیگه تعلیل نکن دیگه که من ... و الا کار بدتر می شود. آن هدفی که از تعلیل دنبال می شود که این است که مطلب بیشتر مورد پذیرش واقع بشود و قبول بشود این محقق نمی شود. پس این هم مشکل است که ما از این راه بخواهیم بگوییم.

س: اگر منحصر به این نباشد یعنی فایده تعلیل بگوییم خود این کبرای کلی هم فوایدی دارد، بعد این تطبیق تعبدی اش هم درست است این فایده خاصی ندارد ولی الغای آن قاعده کلی خودش فایده دارد. این طور بگوییم آن وقت چه جوری جواب ...

ج: خب یک جایی بگرد که ...

س: نه، اشکال ندارد، این جا گفتم. حالا هم می توانم جای دیگر بگویم هم

ج: این جا یزید علی الاشکال.

س: اگر فائده تأیید ...

ج: این جا یزید علی الاشکال، خب حرف مگر فقط باید آدم یک جایی بزند...؟ مثلاً همین جا بگوید إتبع هذا لأنه يجب الاتباع العالم، خب این که عالم نیست. خب یک جای دیگر بگو که إتبعوا العالم.

س: نه، آخه مفروض می گیریم؟؟ موجه بکنیم. با این فرض فرمایشاتان درست است. اما اگر ذو فائده باشد، یعنی آن فائده را داشته باشد، آن فائده هم داشته باشد. خب این فائده اش است درست توی عرف، البته این ها هم غریبه از هم نیستند مثل این مثالی که حضرت عالی می فرمایید. این دوتا درست است که تطبیق حقیقی ندارند ولی غریب از هم هم نیستند. اگر این فایده را داشته باشد، آن فایده را هم داشته باشد، بله، جای دیگر هم می تواند بگوید ولی حالا این جا گفته، اشکال دیگه فنی به او وارد نمی شود.

ج: اشکال فنی اش این است که همین، شخص را آن هدفی که از تعلیل ...

س: می گویم تنها هدف اگر این باشد فرمایشاتان درست است. ولی اگر بگوییم جاهایی که تعلیل دارد خود الغاء قاعده کلی هم له فائده، این هم فائده دارد. ولی از این جهتش دیگه شما نمی توانید خیلی تأکید بکنید بر فائده دار بودن ولی آن الغاء قاعده کلی که باقی

می‌ماند. این جاهای دیگر هم به دردش خواهد خورد. درست است در جاهای دیگر هم می‌تواند بگوید ولی این‌جا هم می‌تواند بگوید.

ج: نه، باعث می‌شود تزلزل در آن معلل ایجاد بشود که ...، تزلزل ایجاد بشود.

س: نه، تزلزل ایجاد نمی‌شود چون غریبه از هم نیستند. مثل مثال حضرت‌عالی نیست که این‌ها اصلاً کلاً پرت از آن باشد. این‌ها با هم بی‌ارتباط و...، خود محقق خوئی هم یک‌جا این را فرموده بود. این‌ها بی‌ارتباط با هم که نیستند. درست است تطبیق حقیقی ندارد. ولی بی‌ارتباط هم نیستند. به نظر می‌رسد این‌طوری خیلی خارج از فهم عرف نباشد. اگر ما می‌گوییم آن فایده هم دارد.

ج: حالا ما عرفی‌ها که چرا، حالا علماء نمی‌دانم.

راه دیگری که فرمودند ...

س: جواب دیگر هم قبلاً داده بودید. یعنی این حرفی که ایشان دارد می‌زند تتمه همان جواب شما است که ...

ج: بله که گفتیم ...

س: تعالیل همیشه برای آن نیست.

ج: بله؟

س: همین که تعالیل همیشه برای اقناع نیست. گاهی هم می‌خواهند یک قاعده کلی بگویند. نمی‌خواهد مثلاً اقناع کند او را.

ج: بله، یک بحث دیگر هم این بود که شارع یک ضوابطی دارد، تعلیل‌هایی که شارع می‌کند این تعلیل‌ها همیشه برای، هدف از تعلیل آن نیست که بخواهد مطلب را جا بیندازد و مورد تصدیق قرار بدهد. بلکه می‌خواهد بگوید این صغری یک کبرایی است که ما در شرع داریم نه در بین عقلاء، ما در شرع یک کبرایی داریم، یک ضابطه کلی شارع دارد که آن قاعده ممکن است عقلایی هم نباشد. و حالا حضرت می‌فرماید که این‌جا این‌کار را بکن چون این تحت آن قاعده کلیه عقلائیه هست. آن وقت آن قاعده کلی عقلائیه لازم نیست که بگوییم همه‌جایی است دیگه، ممکن است مخصوص به باب طهارت باشد، طهارت خثیه باشد.

آخرین ...

س: آن وقت بنابراین انطباقش را چه کار می‌کنیم؟

ج: بله؟

س: بنابر همین فرمایش اخیر که دارند. انطباقش ...

ج: انطباقش که درست است. دیگه دو جاده و دو راه نبود که دیگه این‌جا، انطباقش درست است.

آخرین تعلیلی که آقای آخوند فرموده و بزرگان دیگری هم فرموده‌اند این است که این

قالب در روایات مختلف، در جاهای مختلف آمده، در؟؟ سابق راجع به چی آمده بود؟ راجع به طهارت حدیثیه آمده بود. این جا راجع به طهارت خبیثیه آمده، در روایاتی که بعد خواهیم خواند راجع به امور دیگر آمده، مثل باب صلاة، باب صوم آمده، جاهای دیگر آمده، بنابراین مجموع این‌هایی که انسان نگاه می‌کند می‌فهمد که این یک امر اختصاصی نیست و یک قاعده کلیه است. بنابراین اگر ما باشیم و این روایت به تنهایی، ممکن است مناقشه کنیم در این که این جا دلالت بر عموم می‌کند. اما اگر ضمّ بکنیم این روایت را به روایات دیگری که ائمه علیهم السلام همین قالب را، همین مطلب را در جابه‌جای مختلف فرمودند بنابراین مطمئن می‌شویم که این روایت اختصاص به باب طهارت ندارد و این الف و لام الف و لام جنس است و الف و لام عهد نیست. این تمسک به این قسمت اخیر و للكلام تتمه ان شاءالله برای جلسه بعد که شنبه هست ان شاءالله.